

## نامه‌های ناباکوف به ناشران و سردبیران ترجمه محمدعلی آتش‌برگ

۳۶۵

نامه‌های ولادیمیر ناباکوف بازتاب و احساس و در واقع پاسخی است به نقدها و نظرها و موضع نویسنده در مقاطع خاص و در برابر موضع‌های ویژه. این نامه‌ها به مناسبت‌های گوناگون به رشته تحریر درآمده است و بدون وجود اصل مقالات، شاید برای خوانندگان فارسی زبان، معنا و مفهوم چندانی نداشته باشد. اما خالی از لطف نیست که به اجمال بدانیم در برهه‌های زمانی خاص، این نویسنده نامدار در تبعید چگونه واکنش نشان می‌دهد.

نامه مورخ ۳ فوریه ۱۹۵۴ خطاب به ناشران برای چاپ لولیتا: آیا مایلید یک «بمب زمانی» را که اخیراً تمامش کرده‌ام منتشر کنید؟ این بمب، یک رمان ۴۵۹ صفحه‌ای، ماشین شده است.

در سال ۱۹۶۱ یکی از ناشران لندن طی نامه‌ای از ناباکوف خواسته بود به سؤالات زیر پاسخ دهد:

(۱) چگونه می‌نویسید؟ (۲) چه زمانی می‌نویسید؟ (۳) کجای می‌نویسید؟

(۴) چگونه الهام می‌گیرید؟ ناباکوف همسرش را

و ادا کرد جواب نامه را به این صورت برگرداند:

۱. با یک مداد
۲. همه وقت
۳. همه جا
۴. الهام مرا پیدا می کند...

به سردبیر پلی بوی، ژوئیه ۱۹۶۱

یادداشت سرگرم کننده موريس ژيرودياس (Pomologist on Olympus، آوریل) حاوی نادرستی های چند است. نامه نگاری های من با آقای ژيرودياس و نیز با کارگزار ادبی خود در مورد آقای ژيرودياس به زودی به عنوان گزارش کامل «محت های لولیتا» منتشر شده، نشان خواهد داد چه موضوعی باعث «تیرگی» روابط ما شده و فاش می کند کدامین یک از ما جذب جنبه های مالی «پدیده لعبت» با چشم پوشی بر واقعات دیگر شده است.

اینجا من بحث خود را فقط به یکی از توهنات آقای ژيرودياس محدود می کنم. مایلم اتهام بی منطق آقای ژيرودياس را که از حضور وی در میهمانی کوکتل گالیمار در اکتبر ۱۹۵۹ آگاهی داشته ام، رد کنم. از آنجائی که من هیچگاه این مرد را ملاقات نکرده بودم و با قیافه اش آشنائی نداشتم به سختی می توانستم وی را که آهسته به سوی من می آمد شناسائی کنم. من (به قول هامبرت که به شیوه ای موثر بیان کرده بود) فوق العاده «گیج» هستم و مسئول نیستم که چرا در میان مهممه و هیاهو فردی را نشناخته ام.

چه کسی می تواند افراد را در لباسهای مبدل یا چهره های اسطوره ای یا تاریخی مهجور از روی نشانه ها و علامت ها بشناسد؟ و چنانچه آقای ژيرودياس با یک لباس عجیب و غریب ظاهر می شد و سر نویسنده ای را در بشقاب می آورد، ممکن بود که وی را بشناسم اما وی بدون بشقاب آمد و من در عین حال که از حواس پرتی خود پوزش می خواهم باید دوباره تاکید کنم که من با آقای ژيرودياس درباره ترجمه برادرش یا هر موضوعی دیگر



صحبت نکردم و خوشبختانه روحم از مبادله پوزخند مؤدبانه با «پورنوشناس المپی» خیر نداشت و از این نظر در جهل بسر می‌برم.

از حسن تصادف آقای ژیرود یاس در توصیف «گفتمان» ساختگی، حرکات فیزیکی مرا با جست و خیزهای دولفین مقایسه می‌کند. اعتراف می‌کنم که این مشاهده و توصیف زیبایی است. متأسفانه من به دولفین شباهت دارم - و کاری در خصوص آن نمی‌توانم بکنم - جز اینکه به عنوان نتیجه‌گیری اظهار نمایم که آقای ژیرود یاس آن تیره بالان آرام را با اشتهای یک کوسه ماهی می‌نگرد.

و. ناباکوف - نیس، فرانسه

به سردیر تایمز لندن، ۳۰ مه ۱۹۶۲

نام خود را در فهرست «جشنواره بین‌المللی ادینبرو»، در میان نویسندگانی یافتم که برای شرکت در همایش نویسندگان دعوت شده بودند. در همان فهرست نام چندین نویسنده را دیدم که برایشان احترام قائلم، اما به نام‌های دیگر هم برخورددم. نظیر ایلیا ارنبرگ، برتراند راسل و ژان پل سارتر. که هرگز رضایت نمی‌دهم با آنها در هیچ نوع همایشی با هر ماهیت شرکت کنم. نیاز به گفتن نیست که من فوق‌العاده نسبت به مشکلات نویسندگان و آینده داستان که بخواهد در همایش مورد بحث قرار گیرد، بی تفاوت و بی‌اعتناء هستم. اگر دعوت‌نامه شرکت در همایش را پیش از آنکه نام من در برنامه درج شود، دریافت می‌داشتم، ترجیح می‌دادم که این آگاهی را به نحوی خصوصی تر به اطلاع کمیته جشنواره برسانم.

به سردیر انکاتر، فوریه ۱۹۶۷

آقای محترم، از مقاله «وودرو ویلسون» فروید، استقبال می‌کنم، نه فقط بعلت جاذبه کمیک آن، که عالی است، بل به خاطر آن که مطمئناً فاتحه «شارلاتان‌های وینی» برای همیشه خوانده شده است.

به سردیر نیواستیتزمن، پوشکین و بایرون، ۱۷

نوامبر ۱۹۶۷

آقای محترم،

آقای پریچت (نیواستیتزمن ۲۷ اکتبر) می‌گوید

در همان فهرست نام چندین نویسنده را دیدم که برایشان احترام قائلم، اما به نام‌های دیگر هم برخورددم نظیر ایلیا ارنبرگ، برتراند راسل و ژان پل سارتر که هرگز رضایت نمی‌دهم با آنها در هیچ نوع همایشی با هر ماهیت شرکت کنم.

دوست داشته است آقای مگارشاک به وی بگوید پوشکین آثار ابایرون و دیگر نویسندگان انگلیسی را به چه زبانی می خوانده است. من شناختی از کار یا آثار مگارشاک ندارم اما نیک می دانم از آنجایی که نه وی و نه هیچ کس دیگر بدون سیخ زدن به من نمی تواند به آقای پریچت پاسخ بدهد یک دور تسلسل باطل به وجود می آید با یک حلقه اضافی. این حلقه کوچک با پرداختن به «تحریف» مقاله ای که من در انکانتر (فوریه ۱۹۶۶) منتشر کردم، ساخته می شود. به هر حال چنانچه گزارشگر شما به خود زحمت می داد «تحریف» را با اشاراتی که من القاء کرده بودم تلفیق می کرد و به صفحات بیشمار مراجعه می کرد (که در نمایه کارهای من در مورد اوژن اونگین تحت عنوان پوشکینیا، به زبان انگلیسی، آمده است) در می یافت که من به روشنی توضیح داده بودم که بیشتر روزهای دوره پوشکین از جمله خود پوشکین ترجمه آثار مولفان انگلیسی را به زبان فرانسه می خواندند:

از حسن تصادف، همان شماره مجله شما حاوی نکته دیگری است که ارزش طرح و توضیح دارد. آقای دسموند مک نامارا هنگام نگارش و بحث بریک رمان زولاندنوبی فکر میکند که باید یک رب النوع و همتای مردانه برای لعبت به معنایی که من به کار گرفته ام وجود داشته باشد وی از «لعبت مرد» (رب النوع Faunie) که نخستین بار در سال ۱۹۵۵ آن را مطرح کرده ام (لولیتا، فصل ۵) استقبال می کند. چگونه زمان پرواز می کند! چگونه توجه به اهتراز درمی آید!

ناباکوف متن زیر را در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۶۹ در پاسخ به اقتراح «ویلیام هانن» برای نقل در مجله ای اسکوایر فرستاد. وی پرسیده بود هنگامی که فضانورد برای نخستین بار بر سطح ماه فرود می آید مایلید نخستین سخنش چه باشد. منتشره در شماره مورخ ژوئیه ۱۹۶۹ مجله اسکوایر: من می خواهم قله سنگی در گلویش فروبرم تا جلوی لاف زنی را بگیرم.

ناباکوف پاسخ زیر را در تاریخ ۳ ژوئیه ۱۹۶۹ برای توماس هامیلتون فرستاد، که برای چاپ در نیویورک تایمز پرسیده بودند: به نظر شما فرود در ماه چه معنا دارد؟ این معنی در سال ۱۹۶۹ با غلط های فاحش در هفت کلمه چاپ شد.

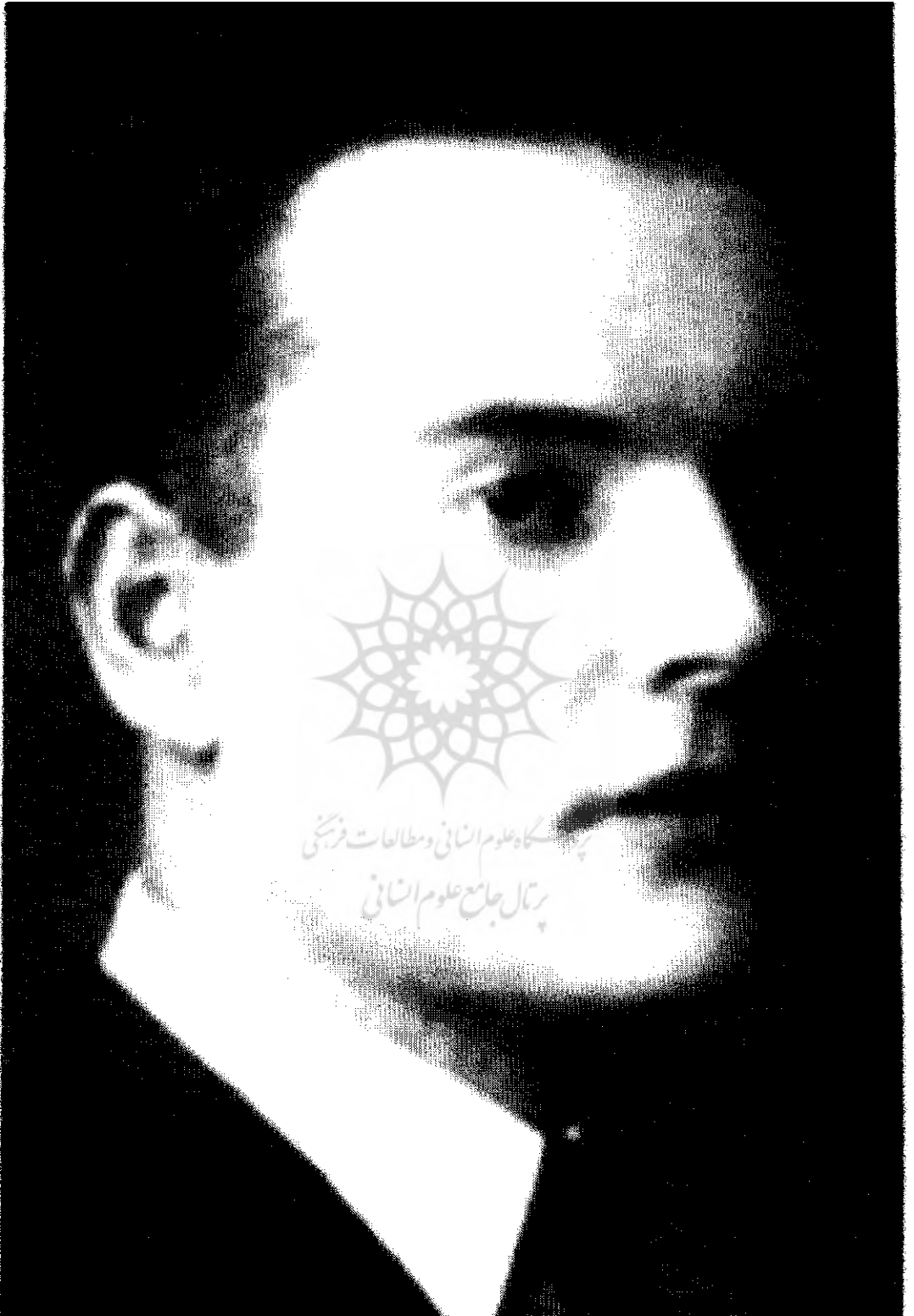
«ره رفتن آرام روی خاک ماه، معاینه ریگ‌های آن، چشیدن طعم ترس و شکوه رویداد، احساس [استفراغ] در دل و روده، جدائی از زمین این رومان‌تیک‌ترین حس و احساسی است که یک کاشف می‌تواند تا به حال داشته باشد».

به جان لئونارد،

سردبیر بررسی کتاب نیویورک تایمز، ۵ مارس ۱۹۷۲

در مقابل پرسش‌های معمماًمیز خبرنگاران مجبور می‌شوم که با تأخیر در مورد هجویی مزه به عنوان نام‌ی دیرون فریدرز و مارک هامبورگ واکنش نشان دهم. به نظر من با توجه به سبک و چرت و پرت گوئی، این نامه‌ها کار یک یا چند دانشجو می‌باشد. آقا! فکر می‌کنم اگر در شماره بعدی خود اشاره کنید که نه آقای ویلسون و نه من، هیچکدام آن نامه‌ها را ننوشته‌ایم، خدمت به وی و نیز به حقیقت کرده‌اید. باید اضافه کنم که فقط یک نکته زیبا در این نامه‌ها یافتیم یعنی، این پیشنهاد کلمه Schadenfreude، بدان سان که آقای ویلسن بکار گرفته، یکی از ویژگیها و ممیزه خاص منست، واقعاً به معنای «نفرت از فروید» است. اما این نکته بذله‌گویی نیست، بلکه عدالت شاعرانه است. ♦♦♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پہلے سکاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی